

مجله پژوهشهای اسلامی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال اول، شماره دوم، بهار ۱۳۸۷

ماهیت ایمان دینی از دیدگاه علامه طباطبایی (ره)*

دکتر مجید صادقی
استادیار دانشگاه اصفهان
حمید رضا عبدلی مهرجردی
کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان

چکیده

سخن از «ایمان» و جایگاه آن در ادیان و توجه به نقش بنیادین آن در شکل گیری باور دینی از عمده ترین مباحث فلاسفه دین و متکلمان هر دین به شمار می رود. این جستار در نظر دارد تا ماهیت ایمان دینی را از دیدگاه علامه طباطبایی (ره) مورد بررسی قرار دهد. ایشان فیلسوف و متکلمی هستند سرشناس و متبحر در تحلیل اندیشه دینی که این بر ارزش کار می افزاید. علامه طباطبایی ایمان را باوری ممکن یافته در قلب می داند؛ به گونه ای که باعث مصونیت انسان از شک می شود. بنابراین، ایمان از سنخ باور متمکن در قلب خواهد بود. از دیدگاه ایشان متعلق ایمان امری عینی و خارجی است و بین ایمان و عقل تعارضی نیست. ایمان در مراحل ابتدایی همراه با شک بوده و نهایتاً به یقین منجر می شود.

واژگان کلیدی

ایمان دینی، تصدیق، شک، یقین، عقل.

۱- مقدمه

مفاهیمی مانند دین، ایمان و... از ناب‌ترین مقولات انسانی‌اند که به زندگی آدمی حلاوت می‌بخشند. جوهره ایمان بیش‌تر به حوزه دین ارتباط دارد و کاربرد و منزلت آن در ادبیات و تعالیم دینی به خوبی نمایان است. از دیرباز، پژوهشگران کلامی و فلسفی در فرهنگ دینی اسلام و مسیحیت به پژوهش و کاوش در زمینه ایمان پرداخته‌اند. شاید تحولات سیاسی و اجتماعی پس از جنگ صفین از ناحیه خوارج و سپس از سوی مرجئه، منشأ آغازین این کاوش بوده است؛ ولی انگیزه‌های دینی و سعادت‌منشانه و نجات‌مدارانه‌ی مؤمنان در استمرار ایمان‌شناسی نقش به‌سزایی داشته و زمینه تحقیقات درون‌دینی و عقلی و شهودی آن را فراهم ساخته‌اند؛ به همین دلیل، پرسش‌های فراوانی از چیستی ایمان و متعلقات آن به پیشوایان دین عرضه گردیده است. گفتمان ایمان از حیث پدیدارشناسی، انسان‌شناسی و فرجام‌شناسی، با پرسشهایی در زمینه چیستی ایمان، گوهر و ارکان ایمان، رابطه ایمان با معرفت و عمل و تجربه عرفانی، ترابط عقل و ایمان، مراتب و افزایش و کاهش ایمان و... مورد پژوهش قرار گرفته است.

در این مقاله در نظر داریم تا به بررسی «ماهیت ایمان دینی از دیدگاه علامه طباطبایی» پردازیم. بدین منظور با محوریت تفسیر المیزان، ابتدا بحث «تعریف ایمان» را از دیدگاه ایشان مطرح می‌سازیم و سپس، به طرح مباحثی چون «سنخ ایمان»، «متعلق ایمان»، «ایمان، یقین و شک»، «مراتب ایمان» و دیگر مباحث مربوط به ایمان از دیدگاه مرحوم علامه می‌پردازیم. در این مباحث تمام تلاش ما این است که بتوانیم منظور واقعی ایشان را درباره ایمان دریابیم و نیل به این مقصود را از خداوند بزرگ مسئلت داریم.

۲- زندگی و افکار «علامه طباطبایی» (ره)

سید محمد حسین طباطبایی، حکیم و مفسر بزرگ قرآن در سال ۱۲۸۱ هجری شمسی در تبریز به دنیا آمد. وی پس از تحصیل مراحل ابتدایی در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی رهسپار حوزه علمیه نجف شد و در محضر استادان بنام دوران خود چون: نائینی، اصفهانی و کمپانی حدود هشت سال به تحصیل علوم عقلی و عرفانی مبادرت ورزید. وی در دوران بعدی زندگی خود، بعد از کسب علوم ظاهری، به سیر و سلوک عرفانی پرداخت و در این مسیر از محضر عارف وارسته میرزا آقا

قاضی بسیار استفاده کرد. پس از ۱۰ سال اقامت در نجف، در سال ۱۳۱۴ به علت مشکلات مالی که دامنگیر خانواده ایشان شده بود، به تبریز بازگشت و پس از زندگی ۱۰ ساله در تبریز، به قم عزیمت و حوزه درس خود را آغاز نمود. ایشان بعد از ۸۰ سال عمر پربار و همراه با تألیفات زیاد و گرانسنگ، در سال ۱۳۶۰ دارفانی را وداع می‌گویند.

ایشان در طول حیات پر برکت خود آثار و تألیفات زیادی به جای گذاشتند که مهمترین آنها «المیزان فی تفسیر القرآن» است که ویژگی بارز آن تفسیر قرآن به قرآن است. از آثار ارزشمند دیگر ایشان «نهایه الحکمه» و «اصول فلسفه و روش رئالیسم» در حکمت اسلامی است. ایشان همچنین، صاحب رساله‌های متعدد دیگری چون: رساله در برهان، رساله در ولایت، رساله در نبوت و ... می‌باشند.

در این مقاله در نظر داریم تا به بررسی «ماهیت ایمان دینی از دیدگاه علامه طباطبایی» پردازیم. بدین منظور با محوریت تفسیر المیزان، ابتدا بحث «تعریف ایمان» را از دیدگاه ایشان مطرح می‌سازیم و سپس، به طرح مباحثی چون «سنخ ایمان»، «متعلق ایمان»، «ایمان، یقین و شک»، «مراتب ایمان» و دیگر مباحث مربوط به ایمان از دیدگاه مرحوم علامه می‌پردازیم. در این مباحث تمام تلاش ما این است که بتوانیم منظور واقعی ایشان را درباره ایمان دریابیم و نیل به این مقصود را از خداوند بزرگ مسئلت داریم.

۳- تعریف ایمان

«علامه طباطبایی» (ره) در فرازهای متفاوت از بیانات و نوشته‌های خود، تعاریف متفاوتی را از ایمان ارائه می‌دهند که ابتدا به تبیین و تحلیل تعاریف مذکور و سپس، به نتایج حاصل از آن‌ها می‌پردازیم.

از دیدگاه «علامه طباطبایی» (ره) «ایمان از امن گرفته شده و به معنای تمکن یافتن اعتقاد در قلب [انسان] است. [به گونه‌ای که] گویا شخص مؤمن، با ایمان آوردن از تردید و شک که آفت اعتقاد است، مصون و ایمن می‌گردد». (۱: ج ۱، ص ۴۳). ایشان در جای دیگری آورده است: «ایمان اذعان و تصدیق به چیزی همراه با التزام به لوازم آن است». (۱: ج ۱، ص ۱۵، ص ۳) یا آنکه می‌فرمایند: «اصطلاح ایمان به معنای تصدیق می‌باشد». (۱: ج ۹، ص ۳۲۹) و البته نه صرف تصدیق؛ بلکه تصدیق همراه با التزام (۱: ج ۱، ص ۱۸، ص ۲۸۵) و نیز می‌فرمایند: «ایمان حاکی از

سکون و آرامش خاصی در نفس نسبت به امری است و از لوازم آن التزام عملی به آن چیزی است که بدان ایمان آورده شده است.^(۱) (۱: ج ۱۶، ص ۲۷۷). «علامه طباطبایی» در مواردی دیگر ایمان را حاکی از یک عقد یا تعلق قلبی می‌داند که نسبت به یگانگی خدا، به رسولان او، و به اوامر و نواهی الهی و دین او حاصل گشته است.^(۲) (۱: ج ۱۵، ص ۱۵۷) و در واقع، مقتضای عقد قلبی ایمان آن است که شخص از خدا و رسول او پیروی کرده و دعوت آنها را بپذیرد. (۱: ج ۱۵، ص ۱۶۰).

پس ایمان اعتقاد (باور) صرف و محض نیست؛ بلکه باید به لوازم آنچه بدان معتقد شده ایم، هم پایبند باشیم و تسلیم آن شده و آثار آن را بپذیریم؛^(۳) چرا که ایمان علم به امری است همراه با سکون و اطمینان به آن و این اطمینان و سکون، جز با التزام به لوازم آن به دست نمی‌آید. توضیح مطلب اینکه بسا گاهی علم همراه با سکون و التزام نیست؛ مانند بسیاری از کسانی که به اعمال زشت عادت کرده‌اند و علی‌رغم علم به زشتی اش، آن را ترک نمی‌گویند. به نظر «علامه طباطبایی» اگر اشکال شود که چرا افراد با ایمان هم گاهی برخلاف لوازم ایمان خود عمل می‌کنند باید گفت؟ که دلیل آن اموری است که از نفس انسان برخاسته و او را از راه ایمانی اش منحرف می‌کنند. برای همین ایشان معتقدند که عمل جزء ایمان است؛ یعنی ایمان اجزاء و ارکانی دارد که یکی از آنها «عمل» می‌باشد. از طرف دیگر، ایشان معتقدند که ایمان هرگز علم صرف هم نیست. (۱: ج ۱۵، ص ۳).^(۴) دلیل «علامه طباطبایی» برای سخن خود این است که از آیات قرآن برمی‌آید که اموری چون ارتداد، کفر، ضلالت و ... می‌تواند با علم جمع شود [و حال آن که اینها با ایمان غیرقابل جمعند]. پس هرگز ایمان نمی‌تواند علم صرف باشد. در واقع، اگر چه ایمان مستلزم یک آگاهی است، ولی هرگز آگاهی صرف نیست؛ بلکه بیش از یک آگاهی است. ایمان عمل صرف هم نیست؛ چرا که عمل هم با نفاق قابل جمع است. بنابراین، شخص باید به مقتضای علم خود ملتزم باشد؛ یعنی به گونه‌ای به آن تعلق یا عقد قلبی داشته باشد که آثار عملی آن را بپذیرد. (۱: ج ۱۸، ص ۲۸۲-۲۸۱).^(۵) بنابراین، از دیدگاه درون دینی کسی به خدا ایمان دارد که به یکتایی او علم داشته باشد و به مقتضای این علم به انجام عبودیت و الوهیت او همت گمارد و گرنه، شخص مؤمن نخواهد بود. پس، ایمان نه علم صرف و نه عمل صرف است. «علامه طباطبایی» در موارد و بیانات دیگری

به تأیید همین برداشت از ایمان می پردازد؛ مثلاً می فرمایند: «ایمان عبارت است از آنکه انسان به طور ظاهری و باطنی و به طور تام و کامل تسلیم امر خدا و رسول او شود که این از مراحل کامل ایمان به شمار می رود.»^(۶) (۱: ج ۴، ص ۴۳۱) یا در جای دیگری ایمان را در جمله «علم عملی» خلاصه می کند؛ بدان معنا که شخص به باور و علم خود التزام عملی داشته باشد. (۱: ج ۱۵، ص ۵)؛ البته منظور علمی است که شخص بدان التزام عملی داشته باشد، نه آن علم عملی که در فلسفه در مقابل علم نظری مطرح می گردد.

با توجه به آنچه گفته شد، می توان ایمان را از دیدگاه «علامه طباطبایی» حکایت از باوری قلبی دانست که شخص آن را تصدیق کرده و به واسطه آن باور به لوازم عملی باور خود پایبند می گردد؛ به گونه ای که نسبت به آن تسلیم و سرسپرده شود و آثار آن علم و تصدیق از او بروز پیدا کند که از جمله آن آثار نیل به یقین است.

البته باید به معنای چهار اصطلاح «اعتقاد»، «عمل»، «قلب» و «تصدیق» از دیدگاه «علامه طباطبایی» نیز دقت نمود. از نظر ایشان «عقیده» یا «اعتقاد» حکایت از یک صورت فکری دارد که انسان به آن ایمان و تصدیق دارد؛ مثلاً می گوئیم: «جهان آفریده خداست»^(۷) و به تعبیر نگارنده، اندیشه ای را می توان مصداق اعتقاد دانست که انسان نوعی عقد و دلبستگی باطنی به آن داشته باشد و روح او به آن گره بخورد. «عمل» و «کار» نیز مجموعه ای است از حرکات و سکنات که انسان با شعور و اراده برای رسیدن به یکی از مقاصد خود، روی ماده انجام می دهد. (۱: ج ۱، ص ۱۱۰-۱۰۹) و اما در اصطلاح «علامه طباطبایی» مراد از «قلب» همان نفس و روح انسان است و اگر تعقل، تفکر، حب و بغض، ترس و... را به آن نسبت می دهند، به دلیل آن است که قلب عضو درک کننده بدن انسان است (۱: ج ۲، ص ۲۳۴). ایشان همین معنا را در جای دیگر با توضیح بیشتر نیز تکرار می کنند و می فرمایند که: «...پس قلب چیزی است که تصمیم می گیرد، دوست می دارد، دشمن می دارد، می ترسد، امید و آرزو دارد و خوشحال و ناراحت می گردد و در واقع، قلب همان جان آدمی است که با قوا و عواطف خود به زندگی و انجام امور آن می پردازد (۱: ج ۹، ص ۴۴).

برای فهم معنای «تصدیق» از دیدگاه «علامه طباطبایی» باید بین دو امر، یعنی «حکم» و «تصدیق» تمایز قایل شد. توضیح اینکه از نظر ایشان امور نفسانی دو

دسته‌اند. یک دسته همان صور ذهنی هستند که به دستگاه ادراکی مربوط می‌شوند و انفعالی‌اند؛ یعنی ذهن با برخورد با یک واقعیت از آن صورت پذیری می‌کند. این صور از جنس علم حصولی و ذهنی‌اند؛ یعنی ارائه‌گر واقعیتی غیر از واقعیت خودشان بوده و دارای وجودی قیاسی‌اند؛ یعنی هیچ هویتی و تشخیصی غیر از صورت شی دیگری بودن ندارند؛ قسم دیگر صور مربوط به دیگر دستگاه‌های نفسانی، یعنی ماوراء ذهن هستند؛ دستگاه‌هایی چون اراده، شوق، لذت، رنج و غیره... این امور نه تنها صورت چیزی نیستند؛ بلکه حضوری هستند نه حصولی؛ مثلاً فرق اراده و تصور درخت در این است که اراده یک امر است نفسانی و چیزی را در خارج به ما نمی‌نمایاند، ولی تصور درخت حاکی از واقعیت خارجی درخت است. این امور غیرذهنی غالباً فعلی هستند نه انفعالی. اکنون باید گفت که «حکم» هر دو جنبه را دارا می‌باشد؛ چرا که از یک جهت صورتی است که واقع و نفس الامر را ارائه می‌کند و وجود خارجی ارتباط محمول را با موضوع منکشف می‌نماید^(۸) و از این جنبه، علمی حصولی و صورت ذهنی و کیفیتی انفعالی است و از جنبه دیگر، وجودش قیاسی نیست و به حسب نحوه وجود خود از سایر نفسانیات امتیاز می‌یابد که از این جنبه به اقرار و امور نفسانی است. محققین منطق این عمل خاص (حکم) را از جنبه اول که انفعالی و حصولی و ذهنی است، «تصدیق» و از جنبه دوم که فعلی و حضوری و غیر ذهنی است، «حکم» می‌نامند. نکته اینکه تنها از جنبه اول است که عمل مورد نظر قابل تعبیر لفظی است و با کلمه «است» از آن تعبیر می‌شود (۵: ص ۲۰۸-۲۰۷).

بنابراین، آنچه از ظاهر کلام «علامه طباطبایی» بر می‌آید، این است که مراد ایشان از «تصدیق» همین معنای اصطلاحی و فنی آن باشد، ولی باید گفت که ایشان در مواردی تعابیر کلی علم و ادراک را نیز در تعریف ایمان به کار برده بودند، پس می‌توان منظور ایشان را علاوه بر علم حضوری به مطلق علم حصولی یعنی بریک علم مفهومی قابل اطلاق دانست (۲: ص ۱۷۸). به عبارت دیگر، می‌توان گفت اینکه «علامه طباطبایی» در ارائه تعریف ایمان از واژه «تصدیق» استفاده می‌کنند، به آن علم و آگاهی‌ای نظر دارند که اکتسابی باشد نه امری بدیهی. ایشان جمله‌ای دارند که برداشت ما را تایید می‌کند: «آنچه به [امر] علم و ایمان مربوط می‌شود، یک امر نظری است نه بدیهی» (۱: ج ۱۸، ص ۲۸۴). بنابراین، می‌توان ایمان را به نوعی «شناخت» هم تعبیر کرد. به عبارت دیگر، ایشان معتقدند که تصدیق و ایمان

را باید از نتیجه دلیل به دست آورد و این همان حجت عقلی و احتجاج عقلی می‌باشد (۴: ص ۱۰۱-۱۰۰).

اما اینکه آیا خود مفهوم ایمان از دیدگاه ایشان چه نوع مفهومی است، باید گفت که فلاسفه مفاهیم کلی را به چهار دسته ماهوی، معقولات ثانی فلسفی، معقولات ثانیه منطقی و مفاهیم اعتباری تقسیم کرده‌اند. از طرف دیگر، از تعبیرات «علامه طباطبایی» چنین بر می‌آید که ایمان یک عنصر خاص و متعین نفسانی است که طی فرآیند خاصی در نفس محقق می‌شود. به عبارت دیگر، ایمان روح و تعین خاصی است که در قلب انسان محقق می‌گردد. حقیقتی که ورای حیات نباتی و حیوانی است و خود، حیات خاصی محسوب می‌گردد. بنابراین، با توجه به این توصیف از ایمان و با تأمل در اوصافی که «علامه طباطبایی» برای مفاهیم چهارگانه بر می‌شمرند، می‌توان گفت که ایمان یک مفهوم ماهوی است؛ چرا که از نظر ایشان مفهوم ماهوی، مفهومی است که هم در خارج از ذهن به وجود متعین موجود می‌شود و هم در خود ذهن (۲: ص ۱۸۸).

۴- متعلق ایمان

متعلق ایمان به معنای «ما یومَن به» می‌باشد؛ یعنی آن چیزی که بدان ایمان آورده می‌شود. «علامه طباطبایی» در جای جای تفسیر خود بسته به آیاتی که به آنها برخورد می‌کنند، متعلقات متفاوتی را برای ایمان بر می‌شمرند. به نحوی که می‌توان گفت نظر ایشان درباره متعلق ایمان کاملاً متأثر از داده‌های وحیانی کتاب مقدس اسلام است و ما تنها به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. ایشان با توجه به آیه: «یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله ورسوله والکتاب الذی نزل علی رسوله والکتاب الذی انزل من قبل و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر فقد ضل ضلالاً بعیداً» (نساء/۱۳۶). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد، و کتابهایی که قبلاً نازل کرده، بگروید؛ و هر کس به خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبران او و روز بازپسین کفر ورزد، در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است.»، ایمان را به یکی از حقایق و معارف مذکور در کتب رسولان تمام نمی‌دانند، بلکه معتقدند باید به خدا و رسول او و تمام معارف آنها ایمان آورد تا ایمان تکمیل گردد (۱: ج ۵، ص ۱۱۷ و ج ۴، ص ۹۳ و ج ۱۴، ص ۲۳ و ۲۰۲) یا در جای دیگری ایشان متعلق ایمان را خداوند، ملائک، کتاب‌های

آسمانی و رسولان الهی معرفی کرده اند (۱: ج ۲، ص ۴۷۱). در واقع، ایشان معتقدند که: «ایمان به خدا مستلزم ایمان به همه رسولان اوست و تفرقه بین خدا و رسولانش چیزی جز کفر نیست.» (۱: ج ۵، ص ۱۳۳). «علامه طباطبایی» ذیل آیه: «الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون» (انعام/۸۲). «کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند، آنان راست ایمنی و ایشان راه یافتگانند.» می فرمایند: «از این آیه معلوم می شود مراد از ایمان در این آیه خصوص ایمان نیست؛ بلکه مراد مطلق ایمان به ربوبیت است.» (۱: ج ۷، ص ۲۱۱).

گاهی هم «غیب» در کنار «وحی» و «آخرت» متعلق ایمان قرار می گیرند تا اصول سه گانه دین کامل گردد؛ یعنی توحید، نبوت و معاد هر سه متعلق ایمان قرار گیرند (۱: ج ۱، ص ۴۳-۴۴).

به هر حال، می توان نتیجه گرفت که از دیدگاه «علامه طباطبایی» متعلق ایمان حاکی از مصادیقی حقیقی است که به امر ایمان تعلق می گیرند. این مصادیق می توانند خدا، رسولان او، کتب آسمانی، غیب، معاد و... را در بر گیرند.

۵- سنخ ایمان

«علامه طباطبایی» (ره) در هیچ بحث مجزایی بحث سنخ ایمان را مطرح نکرده اند و بنابراین، برای فهم مراد ایشان از این بحث باید از تعریف ایشان در باب ایمان استفاده کرد. گفتیم که «علامه طباطبایی» ایمان را تمکن یافتن اعتقاد در قلب [انسان] می دانند؛ به گونه ای که شخص مؤمن با ایمان آوردن از شک و دودلی که آفت ایمان است، مصون می گردد (۱: ج ۱، ص ۴۳). یا آنکه ایمان را حاکی از یک عقد یا تعلق قلبی می دانند (۱: ج ۱۵، ص ۱۵۷). نگاه ابتدایی به این دو تعریف ما را بدان رهنمون می سازد که ایمان از سنخ معرفت و «باور» است، البته باور به گونه ای که در درون آدمی تثبیت شده و تمکن یافته است و از همین جهت هم هست که باعث ایمن شدن انسان از شک می گردد. اما با کمی دقت باید گفت که شخص ابتدا باید واجد معرفت و باور بشود تا پس از آن با تمکن یافتن باور مربوطه، واجد ایمان گردد؛ یعنی تلاش برای فهم چیزی برای معتقد شدن به آن و سپس، ایمان آوردن و ملتزم شدن به اعتقاد مربوطه. پس می توان گفت که از دیدگاه مرحوم علامه اگرچه ایمان مسبوق به یک تلاش و یک «فعل»

است، ولی خود از سنخ «باور» خواهد بود. بنابراین، از نظر «علامه طباطبایی» ایمان از سنخ «باور» است؛ اما نه هر باوری؛ بلکه آن باوری منظور است که آنچنان در قلب و درون آدمی رسوخ یافته باشد که عنوان معتقد و عقد را به خود بگیرد و در حقیقت، نوعی تعلق خاطر آدمی را به خود معطوف سازد و در عمل خود را به ظهور برساند. موطن این باور نیز قلب است و اگر باوری در قلب لانه کند، قطعاً آثار آن در عمل ظاهر می‌شود و برای همین است که از لوازم جدایی ناپذیر ایمان، عمل است. پس می‌توان انتظار داشت که هر جا از ایمان صحبت شود، به دنبال آن مسئله عمل صالح نیز مطرح گردد. مؤید این مطلب بیان دیگری از علامه است که مضمون آن چنین است: ایمان مسبوق به معرفت و علم است، ولی هرگز خود معرفت نیست؛ بلکه برای رسیدن به ایمان به «تمکن عقیده در قلب» نیز نیاز است و برای همین است که «علامه طباطبایی» گاهی در تبیین مفهوم ایمان «التزام عملی به لوازم» تصدیق قلبی را هم دخیل می‌داند (۱: ج ۱۵، ص ۳).

۶- مراتب ایمان

به اعتقاد «علامه طباطبایی» ایمان حقیقتی ذو مراتب است؛ چرا که گاهی انسان به خود امری اذعان دارد و فقط اثر آن بر او مترتب می‌شود و گاهی هم شدیدتر شده، برخی لوازم آن به ایمان تعلق پیدا می‌کند و گاهی به جایی می‌رسد که تمام آن متعلق ایمان شخص می‌گردد (۱: ج ۱، ص ۴۳-۴۴). به عبارت دیگر، دلیل وجود مراتب در ایمان شدت و ضعف پذیری آن است. دلیل این امر هم آن است که ایمان چنانکه تعریف شد، حکایت از عمل به چیزی با التزام به مقتضای آن دارد و از آنجا که علم و التزام هر دو شدت و ضعف می‌پذیرند، ایمان نیز امری دارای تشکیک خواهد بود بنابراین، نمی‌توان در اصل مراتب پذیری ایمان تردید کرد (۱: ج ۱۸، ص ۲۸۲). اکنون باید گفت این سخنان ناظر به مراتب طولی ایمان بود، حال آنکه ایمان می‌تواند بسته به نوع چیزی که متعلق ایمان شخص قرار می‌گیرد، واجد کثرت عرضی هم بشود که سخن از آن تا حدودی در بحث متعلق ایمان گذشت؛ ولی آنچه معمولاً در بحث مراتب ایمان مطرح می‌شود، ناظر به کثرت طولی است و «علامه طباطبایی» نیز همین امر را مد نظر دارند و به نظر ایشان برای همین است که ایمان اوصافی را می‌پذیرد، مثلاً به مستقر و مستودع، کامل و ناقص یا اجمالی و تفصیلی موصوف می‌شود.

«علامه طباطبایی» قوی تر شدن ایمان را به واسطه تداوم بخشیدن به اطاعت و ضعیف تر شدن آن را ناشی از ارتکاب به معاصی می دانند. البته این شدت و ضعف، شدت و ضعف آثار ایمان چون نورانیت قلب و ... نیز می باشد؛ چرا که کمی و زیادی مؤثر (ایمان) است که کمی و زیادی تأثیر (نورانیت، سکینه، ...) را رقم می زند. (۱: ج ۱۸، ص ۲۸۴-۲۸۳). در واقع، آنچه باطن انسان ها را آشکار می سازد و معیار صدق و کذب ادعاست، همان امتحان است که در عمل آثارش بروز پیدا می کند. با این امتحان آنهایی که واجد ایمان واقعی اند، ایمانشان ثابت و آنها که فقط ادعایی کرده اند، ادعاشان از بین می رود و ثابت نمی ماند. این امتحان همان سختی ها و صبر در مقابل دستورهای الهی است. (۱: ج ۱۶، ص ۱۰۳). مراتب طولی ایمان نیز نتیجه همین سنت است که البته برای مؤمنان سنتی بسیار پسندیده است؛ چرا که می توانند بدین واسطه هر لحظه به کمال خود نزدیک تر شوند و به مرتبه اعلی از ایمان، یعنی یقین، برسند. «علامه طباطبایی» در جایی دیگر اشاره می کنند که مؤمنان پیوسته به واسطه آزمون های الهی آزمایش می شوند و بدین واسطه، ایمان درونی شان از پیش خالص تر می گردد تا جایی که به خلوص کامل برای خدا برسد.^(۹) البته عکس این مطلب نیز صحیح است؛ یعنی می توان گفت شرک هم همین مراتب را می تواند داشته باشد. در واقع، سنت «ابتلا» برای آن است که مؤمن به کمال خود برسد و مؤمن خالص از غیرخالص متمایز گردد. (۱: ج ۴، ص ۸۳-۸۲). برداشت اخیر علامه ناظر به آیه ذیل است: «ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخیث من الطیب...» (آل عمران/ ۱۷۹). «خدا بر آن نیست که مومنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید، واگذارد، تا آنکه پلید را از پاک جدا کند...».

از دیدگاه «علامه طباطبایی» ارتقای مرتبه ایمان تنها به واسطه فعل التزام به لوازم عملی ایمان و به نحو مستقیم نیست؛ بلکه دیگران نیز می توانند به گونه ای غیرمستقیم باعث ارتقای مرتبه ایمان فرد واقع در مسیر ایمان شوند. ایشان ذیل تفسیر آیه: «الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل» (آل عمران/ ۱۷۳). «همان کسانی که [برخی از] مردم به ایشان گفتند: «مردمان برای [جنگ با] شما گرد آمده اند؛ پس از آنان بترسید.» [ولی این سخن] بر ایمانشان افزود و گفتند: «خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است.» می گویند که: گفتار منافقین [نیز] می تواند باعث بیشتر شدن

ایمان مؤمنان گردد؛ چرا که انسان به طور طبیعی به گونه ای است که اگر از سوی کسی نهی گردد که به او حسن ظن ندارد، نسبت به تصمیم خود حریص تر می شود. (۱: ج ۴، ص ۶۱).

اکنون که به وجود مراتب در ایمان پی بردیم، باید این سوال را مطرح کنیم که پس چه کسی دارای مرتبه ضعیف و چه کسی ایمانش شدید و قوی است. «علامه طباطبایی» می فرماید: «ایمان در اثر مرض قلب (که همان شک و تردید حاکم بر درک انسان است)، دچار نوعی تردید و اضطراب می شود و باعث می شود ایمان در دل آمیخته با شرک شود. بنابراین، کسانی که دارای مرض قلب هستند، ایمانشان ضعیف است (۱: ج ۵، ص ۴۱۳).

طرف دیگر این سلسله طولی مرتبه عالی ایمان است. به اعتقاد مرحوم علامه، مرتبه عالی ایمان همان «ایمان به خدا و رسول او» می باشد^(۱۰) که دائماً آثارش نیز بر آن مترتب می باشد؛ به گونه ای که شخصی که واجد چنین ایمانی است، همواره از گناه دوری جسته و اعمال صالح انجام می دهد و برای همین است که قرآن به ایمانی دعوت می کند که ملازم با عمل صالح باشد (۱: ج ۱۹، ص ۱۹۰). به عبارت دیگر، معنای اینکه قرآن مؤمنین را به ایمان امر می کند، این است که آثار آن را بر خود مترتب کنند و در واقع، منظور این است که ایمان در نفس آدمی ثابت شده باشد. البته باید متذکر شد که یکی از آثار ایمان به خدا و رسول او اطاعت از دستورهای است که خدا و رسول به آن امر فرموده اند.^(۱۱) و اگر مؤمنین به ایمان امر می شوند، برای آن است که واجد مراتب بالاتری از ایمان گردند (۱: ج ۱۹، ص ۱۷۲). به عبارت فنی تر، می توان گفت که ایمان در مراحل اولیه همراه و ملازم با شرک و شک است و بنابراین، ایمان ضعیف می باشد، ولی وقتی شخص پس از تصدیق به باور خود به محتوای آن باور التزام عملی پیدا کرد، روندی صعودی را آغاز کرده است تا به مرتبه عالی ایمان یعنی یقین نایل آید.

مرتبه یقین، مرتبه ای است که دیگر زوال و سستی را بر نمی تابد و شخص نسبت به متعلق ایمان خود کاملاً تسلیم است. ایشان در تعریف یقین می فرمایند: «یقین همان شدت ادراک ذهنی است؛ به گونه ای که زوال و سستی نپذیرد». (۱: ج ۲، ص ۲۶۰). البته باید توجه داشت که این کلام مذکور بیان مرتبه عالی ایمان در مقام مفهوم بود و ایشان در مقام مصداق و به عبارت دیگر، تعیین مصداق نهایی و کامل برای یقین مذکور از نظر خودشان بیانی به این مضمون دارند که: ایمان

خالص همان توحید خالص به خداست، که جز اندکی به آن نایل نمی شوند، و اقلیتی هم که ایمان می آورند، ایمانشان به شرک آمیخته است و نهایتاً برای توحید خالص و ایمان محض جز تعداد اندکی از مردم باقی نمی ماند. (۱: ج ۱۱، ص ۳۰۲). ایشان معتقدند ما از یک طرف افرادی داریم وابسته کامل به دنیای فانی و از سوی دیگر، اولیایی داریم که منقطع از این عالم و متوجه کامل به خداوند و البته می توانیم افرادی را هم داشته باشیم که از هر دو حالت سهمی داشته باشند که این بیانگر همان مراتب ایمان و مراتب شرک است (۱: ج ۱۱، ص ۳۰۴).

لازم به ذکر است که «علامه طباطبایی» در مواردی مراتب ایمان را ناظر به مرحله کامل آن یعنی «اسلام» تحت عنوان ارتباط اسلام و ایمان مطرح می کنند. ایشان می فرمایند: «اسلام، تسلیم و استسلام معنای واحدی دارند و به نسبت چیزی گفته می شود که امر دیگر را دفع و از آن سرپیچی نکند. پس نهایتاً اسلام در مورد انسان عبارت است از تسلیم و پذیرش مطلق آنچه از سوی خدا می آید؛ چه احکام تکوینی و قضا و قدر باشد و چه احکام تشریحی و اوامر و نواهی» (۱: ج ۱، ص ۳۰۴). در واقع، ایمان مرحله ای بعد از اسلام است. به عبارت دیگر، از دیدگاه «علامه طباطبایی»: اسلام به معنای تسلیم دین شدن از نظر عمل است، ولی ایمان امری است قلبی؛ چرا که عبارت است از اعتقاد باطنی به گونه ای که آثار آن در خارج بر عمل انسان مترتب شود^(۱۲) (۱: ج ۱۶، ص ۳۳۲). «علامه طباطبایی» ذیل تفسیر آیات ۱۳۰ و ۱۳۱ سوره بقره ارتباط دقیق ایمان و اسلام و به عبارت دیگر، مراتب ایمان را به نحو اجمال چنین بیان می دارند:

۱- مرحله اول اسلام پذیرش ظواهر اوامر و نواهی دینی است که با ذکر شهادتین شروع می شود. در پی همین مرحله است که اولین مرتبه ایمان شکل می گیرد و آن عبارت است از اذعان قلبی به مضمون شهادتین به طور اجمالی که عمل به اغلب فروع آن را نیز به دنبال دارد (مستلزم آن است).

۲- این مرحله از اسلام پس از مرحله اول ایمان است و عبارت است از تسلیم قلبی در مقابل بیشتر اعتقاد (باورها) که مستلزم انجام عمل صالح نیز می باشد (به دنبال دارد)؛ اگرچه ممکن است گاهی از شخص تخلفی هم سر بزنند. پس از این مرحله، مرحله دوم ایمان شکل می گیرد که عبارت است از اعتقاد تفصیلی به حقایق دینی.

۳- این مرحله از اسلام پس از مرحله دوم ایمان است. به این گونه که وقتی انسان با مرحله دوم ایمان مأنوس شد و متخلق به اخلاق آن شد، سایر قوای حیوانی و شهوانی او رام او می‌شوند و شخص در ظاهر و باطن خود چیزی را نمی‌یابد که از امر خدا پیروی نکنند. بعد از آن، مرحله سوم ایمان شکل می‌گیرد که به استناد به قرآن: شخص با واجد شدن این مرحله از لغوها روی گردان است؛ یعنی: «والذین هم عن اللغو معرضون» (مومنون/۳) «و آنان که از بیهوده رویگردانند».

۴- مرحله چهارم اسلام که پس از مرحله سوم ایمان است. این مرحله از اسلام برای بنده ای شکل می‌گیرد که مطیع امر خداست و او در برابر مولای خود تسلیم محض است، ولی مالکیت خدا از این هم برتر است. در این مرحله، گاهی خدا مالکیت محض خود را به بنده نشان می‌دهد که این امر حالتی موهبتی دارد و افاضه الهی است و لذا اراده شخص در آن نقشی ندارد. بعد از این مرحله است که مرحله چهارم ایمان هم بروز می‌کند که عبارت است از تعمیم حالت مذکور در تمام احوال و افعال شخص. اینجاست که خدا می‌فرماید: «الا إن اولیاء الله لاخوف علیهم و لاهم یحزنون الذین امنوا و کانوا یتقون» (یونس/۶۳). «آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند. همانان که ایمان آورده و پرهیزگاری ورزیده‌اند»؛ چرا که این مرحله، مرحله کسی است که باید به عدم استقلال غیرخدا و عدم سببیت هر چیز جز خدا «یقین» پیدا کند و اینجاست که هیچ حادثه‌ای و لو مکروه یا محذور احتمالی او را نمی‌رنجانند و به او آسیب نمی‌رساند (۱: ج ۱، ص ۳۰۶-۳۰۴).

۷- ایمان، یقین و شک

«علامه طباطبایی» درباره رابطه ایمان با شک و یقین و به عبارت دیگر، اینکه آیا ایمان آمیخته با شک است یا ایمان همیشه قرین با یقین است، تعبیرات دوگانه‌ای دارند. نگارنده در جمع بین این سخنان به این نتیجه رسیده است که به نظر می‌رسد از دیدگاه مرحوم «علامه طباطبایی» ایمان در مرحله معرفت و علم همیشه قرین با شک و تردید است، ولی هنگامی که شخص به مقتضای ایمان خود ملتزم شد و به آن عمل کرد و تسلیم باور و علم خود شد، واجد یقین می‌گردد. ایشان معتقدند ایمان در اثر مرض قلب که همان شک و تردید حاکم بر درک انسان است، دچار نوعی تردید و اضطراب می‌گردد و باعث آمیخته شدن ایمان در درون انسان با شرک می‌شود و برای همین است که کسانی که دارای «مرض قلب»^(۱۳) هستند،

ایمانشان ضعیف است (۱: ج ۵، ص ۴۱۳). بنابراین، از دیدگاه ایشان شك آفت سلامت قلب یا ایمان است؛ چرا که باعث تزلزل در محدوده معرفت انسان می‌گردد و نقطه مقابل آن، خود «سلامت قلب» است که در آن روح و وجود انسان از آسیب‌های معرفتی که نمونه آن «شك» است، در امان باشد.

از طرفی، می‌دانیم که یقین از دیدگاه «علامه طباطبایی»: «همان شدت ادراک ذهنی است، به گونه‌ای که زوال و سستی نپذیرد» (۱: ج ۲، ص ۲۶۰). پس می‌توان گفت منظور از «سلامت قلب» همان نیل به مرتبه «یقین» است. اکنون این سوال مطرح می‌شود که این «سلامت قلب» و به عبارت دقیق‌تر، «یقین» چه موقع در ایمان حاصل می‌شود؟ پاسخ این است که گاهی انسان به چیزی ایمان پیدا می‌کند، ولی از لوازم آن غافل است، ولی وقتی واقعاً به روز قیامت و جزئیات و حساب و کتاب کتاب دقیق آن [منظور التزام به متعلق ایمان] یقین پیدا کرد، از معصیت دوری می‌کند و برای همین است که گاهی از ایمان به یقین تعبیر می‌شود؛ چرا که تقوی جز با یقین تکمیل نمی‌شود (۱: ج ۱، ص ۴۴).

بنابر آنچه گفته شد، برداشت ما از اینکه از دیدگاه «علامه طباطبایی» ایمان در مرتبه علم، همیشه همراه با شك است، اثبات می‌شود. ایشان در بسیاری از موارد دیگر هم به این نوع مقارنت شك با ایمان تصریح کرده‌اند که به مواردی از آن به عنوان شاهد اشاره می‌شود. مثلاً اینکه ایشان ایمان را یکی از راه‌ها (سبیل‌ها در مقابل صراط واحد) برای رسیدن به خدا می‌دانند و معتقدند که این ایمان در مواردی می‌تواند به بعضی از مراحل شرک و ضلال هم مخلوط باشد. (۱: ج ۱، ص ۳۱-۳۰) یا اینکه برآنند که شك با نازلترین درجات ایمان منافاتی ندارد و عموم مردم با ایمان نیز دچار آن هستند که این نسبت به مراتب عالی ایمان شرک به حساب می‌آید (۱: ج ۱۳، ص ۱۹۵) و مؤمنان در عین ایمان داشتن دچار شرک هم هستند (۱: ج ۱۸، ص ۲۸۴-۲۸۳). مرحوم «علامه طباطبایی» در جای دیگری از تفسیر خود ذیل آیات ۱۰۳ تا ۱۱۱ سوره یوسف متذکر می‌شوند که جز اندکی به ایمان کامل که همان توحید خالص به خداست، نایل نمی‌آیند، البته آن اقلیتی هم که ایمان می‌آورند، ایمانشان آمیخته به شرک است؛ چرا که گفتیم ایمانی که قرین با شك است، نسبت به مراتب عالی آن شرک به حساب می‌آید و نهایتاً برای توحید خالص و ایمان محض جز تعداد اندکی از مردم باقی نمی‌مانند. (۱: ج ۱، ص ۳۰۲).

ایشان سخن خود را این گونه ادامه می دهند که اگر پرسیده شود که چگونه ممکن است که انسان هم به شرک و هم به ایمان ملتبس باشد، در حالی که ایمان و شرک دو معنای مقابل هم اند؟ خواهیم گفت که منظور باورها و اخلاقیات متضاد و متناقض است؛ چرا که اینها شدت و ضعف بردارند و نسبت به هم (اگر نسبتی داشته باشند)، قابل جمع با هم اند و در صورتی اینها با هم غیر مجامع بودند که به گونه مطلق پنداشته شوند. پس ایمان که عبارت است از تعلق و وابستگی همراه با خشوع نسبت به خدا و شرک که تعلق قلب به غیر خداست، دو امر اضافی اند که به حسب اضافی بودن می توانند مختلف شوند. یعنی ما از یک طرف افرادی داریم وابسته کامل به دنیای فانی و از سوی دیگر، اولیایی داریم کاملاً منقطع از این عالم و متوجه به خدای متعال و البته می توانیم افرادی را هم داشته باشیم که از هر دو حالت سهمی داشته باشند که این همان مراتب ایمان و مراتب شرک به شمار می رود (۱: ج ۱۱، ص ۳۰۴-۳۰۳). این بیان مؤید همان است که گفتیم ایمان در مراحل عالی و پس از التزام عملی به باور و علم به یقین مبدل می گردد و برای همین است که علامه می فرمایند: «ایمان هرگز علم صرف نیست» (۱: ج ۱۵، ص ۳). ایشان مقام «یقین» را از آیه ذیل استخراج می کنند که: «و ما کان له علیهم من سلطان الا لنعلم من یومن بالآخره ممن هو منها فی شک و ربک علی کل شیء حفیظ» (سباء/۲۱). «و [شیطان] را بر آنان تسلطی نبود، جز آنکه کسی را که به آخرت ایمان دارد، از کسی که درباره آن در تردید است، باز شناسیم. و پروردگار تو بر هر چیزی نگهبان است.» و می فرمایند: «از این آیه به صراحت به دست می آید که ایمان نقطه مقابل شک است و اینکه در اهل شک، زمینه پذیرش سلطه شیطان وجود دارد (۱: ج ۱۶، ص ۳۸۹). پس می توان از این سخنان فهمید که تعریفی که «علامه طباطبایی» از ایمان ارائه داده اند، ناظر به مرحله کامل از ایمان یعنی یقین است نه مراحل ابتدایی آن. ایشان در تعریف ایمان می فرمایند که: «ایمان تمکن یافتن اعتقاد در قلب است» [به گونه ای که] گویا شخص مومن با ایمان آوردن از شک و دودلی که آفت اعتقاد است، ایمن می گردد (۱: ج ۱، ص ۴۳)؛ یعنی وقتی باور در وجود انسان متمکن شد و در قلب او رسوخ کرده و تثبیت شد، دیگر جایی برای شک باقی نمی ماند و اینجاست که شک با ایمان غیرقابل جمع می گردد.

نتیجه اینکه «یقینی» که از ایمان نصیب فرد مؤمن می شود، یقینی است که پس از باور و تصدیق به آن باور و بعد از التزام عملی به لوازم آن باور یعنی عمل به دستورهای مربوطه، به دست می آید و ایمان اولیه همیشه همراه با شک است. این شخص مؤمن است که با فعل ایمان خود از مرحله شک به مرحله یقین می رسد. (در واقع همان تعریف ایمان).

نکته نهایی اینکه باور مذکور می تواند در برخی موارد به شیوه دیگری (منطقی و فلسفی) نیز به یقین منجر شود که البته باز پابندی به لوازم را نباید نادیده انگاشت، ولی به هر حال، در این گونه موارد شخص یک قدم پیش از نیل به کمال ایمان، به یقین می رسد؛ البته یقین از نوع معرفتی و عقلی. در توضیح این سخن باید گفت از نظر «علامه طباطبایی» تصدیق و ایمان را باید از نتیجه دلیل کسب کرد و منظور از دلیل همان حجت عقلی و احتجاج عقلی است. (۴: ص ۱۰۱-۱۰۰). به عبارت دیگر، از دیدگاه «علامه طباطبایی» قیاسی که مفید یقین است، قیاس و استدلال برهانی است.^(۱۵) (۶: ص ۳۱). واضح است که مراد علامه از یقین در این بحث یقین منطقی است؛ یعنی علم به اینکه «الف ب است» و «ممکن نیست که الف ب نباشد» (۶: ص ۳۰).

۸- ایمان و عقل

در آثار «علامه طباطبایی» کمتر از رابطه بین عقل و ایمان سخن گفته شده است و ایشان در این گونه مباحث بیشتر متمرکز به تبیین رابطه بین دین و عقل بوده اند و اینکه آیا تضادی بین یافته های عقلانی و یافته های وحیانی وجود دارد یا خیر. اما با توجه به اینکه ایشان در بحث از ایمان، از یقین و اینکه مرحله کامل ایمان نیل به یقین است، سخن می گویند (۱: ج ۱، ص ۴۴) و معتقدند که پابندی به لوازم اعتقاد به یقین عقلی و معرفتی منجر می شود و از سوی دیگر، نیل به یقین را منوط به استدلال برهانی و قیاس می کنند (۶: ص ۳۱)؛ می توان از رابطه عقل و ایمان از دیدگاه ایشان سخن گفت. البته به گونه دیگری نیز می توان از سخنان ایشان این بحث را بیرون کشید، به این صورت که ایشان در آثار خود از تعبیری چون جزمیت و قطعیت استفاده می کنند. اکنون باید به طرح بحث پرداخت. از نظر «علامه طباطبایی» تصدیق و ایمان از نتیجه دلیل حاصل می شود و منظور از دلیل، همان حجت و احتجاج عقلی می باشد. (۴: ص ۱۰۱-۱۰۰). به

عبارت دیگر، از دیدگاه «علامه طباطبایی» قیاسی یقین به دست می‌دهد که استدلال برهانی باشد (۶: ص ۳۱). مراد از یقین نیز در این بحث یقین منطقی است، یعنی علم به اینکه: «الف ب است» و «ممکن نیست که الف ب نباشد» (۶: ص ۳۰). برای فهم منظور «علامه طباطبایی» از استدلال برهانی نیز باید گفت که ایشان حجت‌های عقلی را که انسان نظریات خود را با آنها اثبات می‌کند، بر دو قسم می‌داند؛ قسم اول برهان یا استدلال برهانی است و منظور از آن حجتی است که موارد مقدماتی آن حق (واقعی) باشند، اگرچه مشهور یا مسلم هم نباشند؛ یعنی قضایایی که انسان با شعور خدادادی خود آنها را اضطراراً درک کرده و تصدیق می‌نماید؛ مثلاً اینکه سه از چهار کوچکتر است که تفکر عقلی نامیده می‌شود. حال، اگر دایره آن به مباحثی چون تفکر در مبدا آفرینش و معاد و ... کشیده شود، تفکر فلسفی نام می‌گیرد. قسم دوم نیز جدل است و آن حجتی است که همه یا برخی از مقدمات آن مشهورات و مسلمات باشند (۴: ص ۱۲۹-۱۲۸).

بنابراین، می‌توان ارتباط عقل و ایمان را از دیدگاه «علامه طباطبایی» اینگونه بیان کرد که ایمان هنگامی کامل است (به مرتبه یقین رسیده است) که بر اساس دلایل عقلی بنا شده باشد، نه آنکه [مانند نظریات اراده گرایانه غربی شخص ابتدا ایمان بیاورد] و بعد بر طبق آن به دنبال اقامه دلیل بگردد؛ یعنی عقل در این دیدگاه مقدم بر ایمان است.

لازم به ذکر است که منظور «علامه طباطبایی» از «عقل» در این گونه مباحث عقل استدلالی و برهانی است که ما رابطه آن را با ایمان از نظر ایشان تبیین نمودیم، نه عقل به معنای عام یعنی تفکر و اندیشه.

۹- نتیجه گیری

با توجه به تمام آنچه مورد بررسی قرار گرفت، می‌توان به نحو اجمال اینگونه نتیجه گرفت که ایمان از دیدگاه «علامه طباطبایی» حکایت از باوری قلبی دارد که شخص آن را تصدیق کرده و به واسطه آن باور به لوازم عملی باور خود پایبند می‌گردد؛ به گونه‌ای که نسبت به آن تسلیم و سرسپرده می‌شود و آثار آن علم و تصدیق از او بروز پیدا می‌کند و از جمله آن آثار، نیل به یقین است. بنابراین، از نظر «علامه طباطبایی» ایمان از سنخ «باور» است؛ اما نه هر باوری؛ بلکه آن باوری منظور است که آنچنان در قلب و درون آدمی رسوخ یافته باشد که عنوان معتقد و

عقد را به خود بگیرد و در حقیقت نوعی تعلق خاطر آدمی را به خود معطوف سازد و در عمل خود را به ظهور برساند. متعلق ایمان نیز حاکی از مصادیقی حقیقی است که به امر ایمان تعلق می گیرند. این مصادیق می توانند خدا، رسولان او، کتب آسمانی، غیب، معاد و... را در برگیرند. به اعتقاد «علامه طباطبایی»، ایمان حقیقتی ذو مراتب دارد؛ چرا که گاهی انسان به خود امری اذعان دارد و فقط اثر آن بر او مترتب می شود و گاهی هم شدیدتر شده، برخی لوازم آن به ایمان تعلق پیدا می کند و گاهی به جایی می رسد که تمام آن متعلق ایمان شخص می گردد. درباره رابطه یقین و شک از دیدگاه علامه طباطبایی، باید گفت به نظر می رسد در نظر ایشان ایمان در مرحله معرفت و علم همیشه قرین با شک و تردید است، ولی هنگامی که شخص به مقتضای ایمان خود ملتزم شد و به آن عمل کرد و تسلیم باور و علم خود شد، واجد یقین می گردد. و اما می توان ارتباط عقل و ایمان را از دیدگاه «علامه طباطبایی» اینگونه بیان کرد که ایمان هنگامی کامل است (به مرتبه یقین رسیده است) که بر اساس دلایل عقلی بنا شده باشد، نه آنکه [مانند نظریات اراده گرایانه غربی شخص ابتدا ایمان بیاورد و بعد بر طبق آن به دنبال اقامه دلیل بگردد] یعنی عقل در این دیدگاه مقدم بر ایمان است.

یادداشت ها

- ۱- ر.ک. به: (سجده/۱۸).
- ۲- ر.ک. به: (۳: ص ۳۶۴).
- ۳- ر.ک. به: (۱: ج ۵، ص ۲۲۱-۲۲۰).
- ۴- ر.ک. به: (۱: ج ۱۱، ص ۳۹۰).
- ۵- ر.ک. به: (۱: ج ۱۶، ص ۳۳۲).
- ۶- ر.ک. به: (۱: ج ۱۱، ص ۳۰۴-۳۰۳ و ج ۱، ص ۲۶۰).
- ۷- در واقع، اعتقاد همان باور به گزاره در اصطلاح امروز است که از جایی مثلاً این به سوی ما آمده است و نام گزاره های وحیانی را به خود گرفته است.
- ۸- توضیح اینکه هنگامی که ما در پی اثبات محمولی برای موضوعی هستیم، مثلاً می گوئیم زید ایستاده است، علاوه بر تصور موضوع (زید) و تصور محمول (ایستاده)، عمل خاص ذهنی دیگری انجام می دهیم که به آن اذعان و اقرار می گوئیم؛ یعنی با این عمل بین موضوع و محمول ارتباط برقرار می کنیم (۵: ص ۲۰۶).
- ۹- «ولا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر انهم لن یضروا الله شیئاً یرید الله ان لا یجعل لهم حظاً فی الآخرة و لهم عذاب عظیم» (آل عمران/ ۱۷۶). «و کسانی که در کفر می

- کوشند، تو را اندوهگین نسازند؛ که آنان هرگز به خدا هیچ‌زبانی نمی‌رسانند. خداوند می‌خواهد در آخرت برای آنان بهره‌ای قرار ندهد، و برای ایشان عذابی بزرگ است.»
- ۱۰- البته باید این نکته را در نظر داشت که خود ایمان به خدا و ایمان به رسول او در مرتبه عرضی ایمان هستند؛ چراکه مرتبه ضعیف و عالی را می‌بایست در یک مصداق سراغ گرفت.
- ۱۱- ر.ک. به: (۱: ج ۱۹، ص ۲۰۰-۱۹۹).
- ۱۲- ر.ک. به: (احزاب/۳۵).
- ۱۳- «مرض قلب» در مقابل «سلامت قلب» است. منظور از «سلامت قلب» نیز این است که قلب در مستقری واقع شود که خلقتش در آن بوده است؛ یعنی قلب به راه میانه برود و به عبارت دیگر، به راه خلوص در توحید و اعتماد به خدا و... قدم بگذارد (۱: ج ۵، ص ۴۱۳).
- ۱۴- از دیدگاه «علامه طباطبایی» یقین نیز خود مراتبی دارد که از آن به علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین تعبیر می‌کنند. به نظر ایشان اگر انسان به چیزی یقین پیدا کند، به گونه‌ای که هیچ‌گونه شک و شبهه در آن راه نداشته باشد، این یقین را «علم‌الیقین» گویند، ولی در هر حال، این گونه آگاهی درک‌شی غایب است؛ مانند اینکه انسان می‌داند بیماری همراه با درد است.
- از این بالاتر، «عین‌الیقین» است؛ یعنی چیزی را که انسان یقیناً درک کرده، ولی برای او غایب بوده، بیاید؛ مثلاً انسان بیماری و درد خود را مشاهده کند.
- «حق‌الیقین» نیز آن است که وجود انسان سراپا یقین شود. مثلاً وقتی پروانه شمع را از دور می‌بیند، به آن علم‌الیقین دارد و نزدیک شدن پروانه به شمع، عین‌الیقین است، حق‌الیقین نیز حاکی از حالتی است که پروانه خود را در آتش بیفکند و بسوزد، در این حالت یقین برای پروانه ثبوت خارجی و واقعی پیدا می‌کند (۳: ص ۳۵۸).
- ۱۵- برای فهم منظور از استدلال برهانی باید گفت که از دیدگاه «علامه طباطبایی» حجت‌های عقلی که انسان نظریات خود را با آنها اثبات می‌کند، بر دو قسمند؛ برهان و جدل. منظور از برهان حجتی است که مواد مقدماتی آن حق (واقعی) باشند، اگر چه مشهور یا مسلم نباشند؛ یعنی قضایایی که انسان با شعور خدادادی خود آنها را اضطراراً درک کرده و تصدیق می‌نماید؛ مثلاً: «سه از چهار کوچکتر است» که تفکر عقلی نامیده می‌شود و اگر دایره آن به مباحثی چون تفکر در مبدا آفرینش و معاد و... کشیده شود، تفکر فلسفی نام می‌گیرد. جدل نیز حجتی است که همه یا برخی مقدمات آن از مشهورات یا مسلمات گرفته شود. (۴: ص ۱۲۹-۱۲۸).

کتابنامه

- ۱- الطباطبایی، السید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲.
- ۲- امید، مسعود، نظری به زندگی و برخی آرای علامه طباطبایی، چاپ اول، انتشارات سروش (انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران)، ۱۳۸۰.

۳- رُخشاد، محمد حسین، در محضر علامه طباطبایی (۷۲۷ پرسش و پاسخ)، چاپ سوم، سما قلم، ۱۳۸۴.

۴- طباطبایی، سید محمد حسین، شیعه در اسلام، کتابخانه بزرگ اسلامی، ۱۳۵۴.

۵- طباطبایی، سید محمد حسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقدمه و پاورقی شهید مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.

۶- طباطبایی، سید محمد حسین، برهان، ترجمه، تصحیح و تعلیق مهدی قوام صفری، چاپ اول، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۱.

۷- طباطبایی، سید محمد حسین، مجموعه رسائل، به کوشش سید هادی خسروشاهی، چاپ سوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰.

۸- طباطبایی، سید محمد حسین، مجموعه مقالات و پرسشها و پاسخها، به کوشش و مقدمه سید هادی خسروشاهی، چاپ اول، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی